



The Ontological and Axiological Position of Tuche or Fortune in Aristotle's View

ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Samadieh M.*

Department of Islamic Studies, Faculty of Humanities, University of Maragheh, Maragheh, Iran

How to cite this article

Samadieh M. The Ontological and Axiological Position of Tuche or Fortune in Aristotle's View. Philosophical Thought. 2022;2(3):237-247.

ABSTRACT

Aristotle's discussions about Tuche (Τύχη) or fortune have obvious contradictions in two domains of ontology and axiology. In the domain of ontology, he has testified to the existence of fortune as a cause by accident- a cause by accident for an event which has occurred out of a choice based on thought and for a given intention. Aristotle believes that fortune-based affairs are subjects of intention and intellection which emerge from those agents who can take volitional actions. At the same time, he introduced fortune as an anti-rule and instable affair with indeterminate and purposeless causes. He accepted the existence of fortune even in the domain of the actions related to Techne and human happiness. However, he does not attach any value to it in axiology and declares it to be a cause by accident that comes after nature and intellect, even believing that there is no knowledge for it. Moreover, it is valueless in the domain of the action related to human happiness.

Keywords Aristotle; Tuche; Fortune or Luck; Accidental Cause

*Correspondence

Address: University of Maragheh, Madar Square, Maragheh, East Azarbaijan, Iran. Postal Code 5518183111
Phone: +98 (41) 37278900 - (160)
Fax: -
samadieh@maragheh.ac.ir

Article History

Received: March 26, 2022

Accepted: August 21, 2022

ePublished: September 19, 2022

CITATION LINKS

[Aristotle; 1926] Aristotle: The art of rhetoric [Aristotle; 1955] Aristotle: On sophistical refutations/On coming-to-be and passing away/On the cosmos [Aristotle; 1981] Aristotle: In 23 volumes [Aristotle; 1985] Politics [Aristotle; 2004] Nicomachean Ethics [Aristotle; 2006a] Nicomachean Ethics [Aristotle; 2006b] Physics [Aristotle; 2006c] Metaphysics [Aristotle; 2013] The art of rhetoric [Cardullo L; 2014] The concept of luck (τυχη ed ευτυχια) in Aristotele [DuBois EC; 2014] Does happiness die with us?; An Aristotelian examination of the fort [Freeman K; 1948] Ancilla to the pre-socratic philosophers [Huismann T; 2016] Aristotle on accidental causation [Lennox JG; 1984] Aristotle on chance. Archiv Fur Geschichte Der Philosophie [Pritzl K; 1983] Aristotle and happiness after death: Nicomachean ethics 1.10-11 [Samadieh M, Mollayousefi M; 2017] Aristotle and Phronesis (practical wisdom) [Tabaczek OM; 2013] Aristotle's concept of chance: Accidents, cause, necessity, and determinism; By John Dudley

جایگاه هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی توخه یا بخت در دیدگاه ارسطو

مریم صمدیه*

گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه مراغه، مراغه، ایران

چکیده

مباحث ارسطو در مورد توخه یا بخت، در دو حوزه هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی تناقض‌های آشکاری دارد. وی در حوزه هستی‌شناختی به وجود بخت به عنوان علتی بالعرض که از روی انتخاب مبتنی بر تفکر و برای مقصودی روی می‌دهد معترف شده است. ارسطو امور حاصل از بخت را موضوع قصد و تعقل می‌داند که از عوامل دارای افعال ارادی سر می‌زنند. وی در عین حال بخت را به عنوان امری ضدقاعده، ناپایدار، دارای علل نامعین و بدون غایت معرفی کرده است. وی حتی در حوزه افعال مربوط به تخنه و سعادت انسان نیز وجود بخت را پذیرفته است؛ اما از لحاظ ارزش‌شناختی برای آن اعتبار ارزشی قایل نیست و آن را علتی بالعرض و مؤخر از طبیعت و عقل بیان نموده و حتی معتقد است که برای آن علمی وجود ندارد. علاوه بر این در حوزه افعال مربوط به سعادت انسان نیز آن را فاقد اعتبار ارزشی بیان نموده است.

کلیدواژگان: ارسطو، توخه، بخت یا شانس، علت بالعرض، غایت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۳۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۲۸

*نویسنده مسئول: samadieh@maragheh.ac.ir

آدرس مکاتبه: آذربایجان شرقی، مراغه، میدان مادر، دانشگاه مراغه

تلفن: ۰۴۱۳۷۲۷۸۹۰۰ (داخلی ۱۶۰)؛ فکس: -

مقدمه

ارسطو در آثار مختلفی همچون اخلاق نیکوماخوس (Nicomachean Ethics)، اخلاق اتودموس (Eudemian Ethics)، اخلاق کبیر (Magna Moralia)، سیاست (Politics)، متافیزیک (Metaphysics)، فیزیک (Physics)، ریطوریکا یا خطابه (Art of Rhetoric)، طوبیقا یا منطق (Topica) از توخه (τύχη/tuche/luck or fortune) یا بخت و شانس صحبت کرده است. صحبت کردن از توخه یا بخت، همواره در طول تاریخ فلسفه و تفکر بشری مطرح بوده است و باعث تحیر و سرگردانی متفکران در این حوزه شده است. فیلسوفان و متفکران در تبیین ماهیت بخت به دیدگاه‌های مختلف و متعددی اشاره کرده‌اند؛ به طوری که برخی بخت را فقدان علتی تعیین کننده بیان نموده‌اند. برخی دیگر، آن را یک واژه مبهم و بدون محتوا مطرح کرده‌اند، برخی آن را علت نامعین و نامعلوم و برخی دیگر آن را نامی برای اتفاق شگفت‌آور و غافلگیرکننده دانسته‌اند [Tabaczek, 2013: 779]. البته بایستی به این نکته اشاره نماییم که بخت (τύχη/tuche) خود یک پدیده خنثی است و به خودی خود، نه خوب است و نه بد؛ اما می‌تواند به بخت نیک (εὐτυχία/eutuchia) یا بخت بد (ἀτυχία/atuchia) مبدل شود [Cardullo, 2014: 541].

توخه یا بخت در سخنان متفکران و فیلسوفان ماقبل سقراطی همچون امپدکلس و دموکریتوس نیز مطرح بوده است. امپدکلس (Empedocles) در پاره‌نوشته ۱۵ (که هرمان دیلز بدان اشاره کرده است) بیان می‌کند انسان ها تا زمانی که زنده هستند وجود دارند و بخت خوب و بد را تجربه می‌کنند [Freeman, 1948: 54] و همچنین در پاره‌نوشته ۱۰۳ می‌گوید "بنابراین همه (موجودات) به اراده بخت دارای هوش و خرد هستند" [Freeman, 1948: 60]. علاوه بر این دموکریتوس (Democritus) نیز در پاره‌نوشته ۲۶۹ به موضوع بخت اشاره و بیان می‌کند شجاعت آغاز عمل است؛ اما بخت داور هدف است [Freeman, 1948: 106]. همچنین هرمان دیلز از آنتیفن سوفیست (Antiphon the Sophist) در پاره‌نوشته ۵۴ بیان می‌کند هنگامی که خدا

نخواهد به انسان بخت کامل عطا کند- در حالی که ثروت مادی به او بخشیده اما او را از نظر تفکر درست فقیر ساخته است- با گرفتن یکی از آنها، او را از هر دوی آنها محروم می‌کند» [Freeman, 1948: 139]؛ بنابراین برخی همچون امپدکلس، دموکریتوس و آنتیفن به بخت قایل بوده‌اند؛ اما در عین حال چنانکه ارسطو اشاره می‌کند برخی از پیشینیان معتقد بودند که هیچ چیزی به علت بخت روی نمی‌دهد و هر امری که به بخت و اتفاق نسبت داده می‌شود، دارای علتی معین است. این‌ها معتقدند نمی‌توان بخت را علتی حقیقی دانست. ارسطو معتقد است اینها در بحث از علل کون و فساد به بخت به عنوان یک علت توجه نکرده‌اند و در میان علت‌هایی که بیان نموده‌اند همچون مهر و ستیز و عقل و دانش به بخت اشاره‌ای نکرده‌اند و این امر بیانگر آن است که آنها بخت را دلیل وجود چیزی نمی‌دانستند [Aristotle, 2006b: 196a-196b].

همانطور که اشاره شد ارسطو به صورت مفصل و در آثار مختلفی به موضوع توخه یا بخت اشاره نموده است. پژوهش حاضر در تلاش است تا آرا و اندیشه‌های ارسطو را در مورد بخت، در دو حوزه هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

تبیین جایگاه هستی‌شناختی توخه یا بخت

ارسطو در کتاب سماع طبیعی (فیزیک) و همچنین در کتاب متافیزیک (مابعدالطبیعه) به بخت به عنوان یک علت توجه می‌کند. وی معتقد است بخت و اتفاق در زمره علل محسوب می‌شوند و تکنون و وجود اشیای زیادی، معلول بخت و اتفاق است. البته بایستی به این نکته اشاره نماییم که بخت و اتفاق متفاوت از هم هستند. از نظر ارسطو، اتفاق مفهوم عام‌تری است. هر نتیجه‌ای که از بخت حاصل می‌شود، ناشی از اتفاق است؛ ولی عکس آن درست نیست و چنین نیست که هر چیزی که بر حسب اتفاق حاصل می‌شود، ناشی از بخت نیز باشد. از نظر ارسطو بخت و نتیجه آن، شامل موجوداتی می‌شود که استعداد داشتن بخت نیک و به تعبیر دقیق‌تر استعداد به جا آوردن عمل ارادی را دارند. بنابراین بخت به حوزه اعمال ارادی مربوط می‌شود. وی برای این سخن خویش دلیلی نیز می‌آورد و معتقد است نیکبختی عین سعادت یا تقریباً سعادت محسوب می‌شود و سعادت نوعی عمل ارادی است. بنابراین مطابق سخن ارسطو، موجودی که استعداد به جا آوردن عمل ارادی را ندارد، نمی‌تواند هیچ کاری را به سبب بخت انجام دهد. بر این اساس در دیدگاه ارسطو، اشیا بی‌جان یا حیوانات پست یا کودکان ممکن نیست کاری بر حسب بخت انجام دهند؛ چرا که قادر به قصدی از روی تعقل نیستند و هم چنین نمی‌توان آنها را نیکبخت یا بدبخت نامید (مگر به معنای مجازی)؛ اما اتفاق، هم در مورد اشیا بی‌جان صدق می‌کند و هم در مورد حیوانات. از این رو اصطلاح اتفاق در مورد اموری به کار می‌رود که برای مقصودی سودمند باشند؛ اما در عین حال به خاطر نتیجه‌ای که از روی دادن آنها حاصل می‌شود، روی نمی‌دهند و علتی خارجی دارند. البته همین امور اتفاقی را زمانی که موضوع قصد و تعقل باشند و از عواملی ناشی شوند که استعداد به جا آوردن عمل ارادی را دارند، می‌توان ناشی از بخت خواند [Aristotle, 2006b: 197b]. بنابراین ارسطو از لحاظ هستی‌شناختی به وجود بخت به عنوان علتی بالعرض در جهان قایل شده است و در عین حال ویژگی‌هایی را برای آن بیان نموده است.

شاید بتوان اولین و مهم‌ترین ویژگی بخت را چنین بیان نمود که بخت در مورد موجوداتی صدق می‌کند که دارای افعال ارادی هستند. ارسطو در این خصوص می‌گوید «درمورد اموری که ممکن است برای مقصودی سودمند باشند؛ ولی برای نتیجه‌ای که از روی دادن آنها حاصل می‌شود، روی نمی‌دهند و علتی خارجی دارند، می‌توان اصطلاح برحسب اتفاق را به کار برد. این امور اتفاقی را هنگامی می‌توان ناشی از بخت خواند که

موضوع قصد و تعقل باشند و از عواملی سر بزنند که استعداد به جا آوردن عمل ارادی را دارند» [Aristotle, 2006b: 197b]. علاوه بر این ارسطو معتقد است برخی از امور همیشه به یک نحو روی می‌دهند و برخی دیگر بیشتر اوقات به یک نحو روی می‌دهند. از نظر ارسطو بخت نمی‌تواند علت چنین اموری باشد. اما در عین حال، امور دیگری وجود دارند که غیر از این دو گونه امور هستند و می‌توان آنها را معلول بخت دانست. ارسطو هم چنین معتقد است برخی امور به خاطر مقصودی انجام می‌شوند و برخی دیگر چنین نیستند. از میان اموری که برای مقصودی واقع می‌شوند، برخی به سبب قصد و عمد روی می‌دهند و برخی نه. وی معتقد است اموری که برای مقصودی سودمند واقع می‌شوند شامل همه وقایعی هستند که در نتیجه تفکر یا به موجب طبیعت روی می‌دهند؛ اما اگر چنین اموری بر حسب اتفاق روی‌دهند، گفته می‌شود که ناشی از بخت هستند [Aristotle, 2006b: 197b]. بنابراین ویژگی دوم بخت این است که چنین نیست امور حاصل از بخت، همیشه یا در بیشتر اوقات به یک نحو رخ دهند؛ از این رو به صورت منظم و مداوم رخ نمی‌دهند و ویژگی سوم بیانگر این است که امور حاصل از بخت برای مقصودی سودمند هستند؛ اما در عین حال نتیجه تفکر و یا به سبب طبیعت نیستند.

مطابق آرا ارسطو، ویژگی چهارم و پنجم بیانگر این امر است که بخت علتی بالعرض است و در عین حال غیر قابل تعیین. از نظر ارسطو، یک شی یا به ذات خود، شیئی معین است و یا بر حسب اتفاق یعنی بالعرض. ارسطو معتقد است علت نیز چنین است و یک شی می‌تواند به ذات خود، علت معلولی باشد که همیشه معین است و هم چنین یک شی می‌تواند علتی بالعرض داشته باشد که غیر قابل تعیین است و این به خاطر صفاتی است که یک شی می‌تواند داشته باشد؛ چرا که صفاتی که یک شی مفرد می‌تواند داشته باشد بی‌شمار هستند. برای مثال صنعت معماری، علت بالذات خانه است و این در حالی است که سفیدچهره یا موسیقیدان بودن، علت بالعرض خانه است. در نتیجه اگر در میان اموری که برای مقصودی سودمند واقع می‌شوند، امری حاصل علت بالعرض باشد می‌توان آن را معلول بخت یا اتفاق دانست [Aristotle, 2006b: 196b]. وی هم چنین در کتاب در به وجود آمدن و از بین رفتن از بخت به عنوان علت نام می‌برد؛ علت چیزهایی که به صورت تصادفی ترکیب و تجزیه می‌شوند [Aristotle, 1955: 333b].

بنابراین از نظر ارسطو، بخت علت بالعرض است در حوزه اعمالی که برای مقصودی انجام می‌شوند. از این رو بخت و تفکر عاقلانه در حوزه‌ای مشترک قرار می‌گیرند؛ چرا که وجود قصد و تعقل در مقصود نهفته است. از نظر ارسطو علل اموری که بر حسب بخت روی می‌دهند، به حکم ضرورت باید نامعین باشد و از همین روست که مردم، بخت را در زمره چیزهای نامعین قرار می‌دهند و معتقدند که عقل انسان از درک و فهم آن ناتوان است و همچنین بدین خاطر است که می‌گویند هیچ امری بر حسب اتفاق روی نمی‌دهد. در نتیجه ارسطو معتقد است پاره ای از امور برحسب بخت روی می‌دهند، زیرا روی دادنشان تصادفی و اتفاقی است و بخت نیز خود علت بالعرض است؛ ولی در معنای دقیق بخت، علت بالذات هیچ چیزی نیست. ارسطو هم چنین معتقد است بخت را به عنوان امری ضدقاعده دانستن درست است؛ چرا که قاعده در مورد اموری صدق می‌کند که در تمام اوقات و یا در بیشتر اوقات صحیح است، در صورتی که بخت در مورد اموری صدق می‌کند که علل آنها نامعین است و بر این اساس خود بخت نیز نامعین است [Aristotle, 2006b: 197a]. بر این اساس، ویژگی ششم بخت این است که «تفکر عاقلانه و بخت در حیطه‌ای مشترک قرار می‌گیرند؛ زیرا مقصود حاکی از وجود قصد و تعقل است» [Aristotle, 2006b: 197a]. ویژگی هفتم نیز به ضدقاعده بودن بخت اشاره دارد.

ویژگی هشتم، ناپایدار بودن بخت را بیان می‌کند. در واقع از نظر ارسطو مردم حق دارند بخت نیک را ناپایدار بشمارند؛ چرا که بخت ناپایدار است و هیچ یک از اموری که نتیجه آن است، دگرگون نشدن یا مطابق قاعده

نیست. پس بخت و اتفاق هر دو علل بالعرض هستند و در حوزه اموری قرار دارند که برای مقصودی سودمند واقع می‌شوند و نه به ضرورت حاصل می‌شوند و نه در بیشتر اوقات [Aristotle, 2006b: 197a]. ارسطو در خصوص نیک و بد بودن بخت نیز چنین می‌گوید: «بخت وقتی نیک است که نتیجه نیک است و وقتی بد است که نتیجه بد است. اصطلاحات بخت نیک و بخت بد وقتی به کار می‌روند که نتیجه بزرگ باشد» [Aristotle, 2006b: 197a]. در واقع مطابق نظر ارسطو اتفاق و بخت، علل یکسری نتایجی هستند و معلول امری عرضی هستند، هرچند که امکان داشت که معلول عقل یا طبیعت باشند. ارسطو معتقد است چون موجود عرضی مقدم بر موجود قایم‌به‌ذات نیست؛ بنابراین اتفاق و بخت، موخر از عقل و طبیعت هستند. بنابراین هر قدر هم این سخن که می‌گویند آسمان‌ها معلول اتفاق‌اند درست باشد، باز هم عقل و طبیعت مقدم کیهان و بسی چیزهای دیگر هستند [Aristotle, 2006b: 198a]. ویژگی نهم نیز بیانگر این است که بخت، موخر از عقل و طبیعت است.

ارسطو هم چنین در کتاب متافیزیک موجودات را به سه قسم تقسیم می‌کند. اول موجوداتی که همیشه و به ضرورت وجود دارند. دوم موجوداتی که در بیشتر اوقات وجود دارند و سوم موجوداتی که نه همیشه و به ضرورت وجود دارند و نه بیشتر اوقات، بلکه فقط بر حسب بخت وجود دارند. بر این اساس موجود عرضی موجودی است که همیشه و به ضرورت حاصل نمی‌شود و هم چنین در بیشتر اوقات نیز وجود ندارد و از این رو برای موجود بالعرض، علمی وجود ندارد؛ چرا که موضوع هر علم، هر آن چیزی است که همیشه و یا در بیشتر اوقات است [Aristotle, 2006c: 1064b]. ویژگی دهم بخت اشاره به این موضوع دارد که برای بخت علمی وجود ندارد.

علاوه بر این ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس بیان می‌کند که علل عبارت است از طبیعت، ضرورت و توخه یا بخت و هم چنین عقل و همه نیروهای اثربخش آدمی [Aristotle, 2006a: 1112a]. وی در این کتاب به ویژگی دیگری از بخت اشاره می‌کند و معتقد است که غایت، مختص اموری است که نتیجه فکر هستند و یا به سبب طبیعت به وجود می‌آیند؛ اما بخت در مورد اموری است که یکی از این دو به نحو بالعرض پدید آید. در واقع ارسطو معتقد است همانطوری که موجود یا شامل موجود بالذات است و یا بالعرض، علت نیز چنین شرایطی دارد و بخت، علت بالعرض است برای واقعه‌ای که از روی انتخاب مبتنی بر تفکر و برای مقصودی روی می‌دهد. بر این اساس، موضوع بخت همان موضوع تفکر است؛ چراکه تصمیم و مقصود بدون تفکر نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما در عین حال امور ناشی از بخت، نامعین هستند و از این رو قابل محاسبه نیستند. بنابراین از نظر ارسطو بخت در عین حال که علت بالعرض است، به معنی مطلق علت هیچ چیزی نیست [Aristotle, 2006a: 1065a & 1065b]. وی هم چنین در کتاب خطابه می‌گوید افعال ناشی از بخت، آنهایی هستند که علت مشخصی ندارند و برای وصول به غایتی واقع نمی‌شوند؛ یعنی افعالی که نه همیشه واقع می‌شوند و نه غالباً و نه به طور منظم [Aristotle, 1926: 1368a]. از این رو ویژگی یازدهم این است که بخت غایت ندارد و ویژگی دوازدهم نیز بیانگر این موضوع است که بخت از روی انتخاب مبتنی بر تفکر و برای مقصودی رخ می‌دهد. علاوه بر این، ویژگی سیزدهم اشاره دارد به اینکه امور حاصل از بخت، قابل محاسبه نیستند.

افزون بر این، ارسطو در کتاب خطابه اعمال ناشی از بخت را به عنوان اعمالی می‌داند که حاصل تلاش و قصد و اراده انسان نیست و این با مبانی که او از بخت بیان نموده است، سازگاری ندارد. ارسطو در کتاب خطابه تمامی اعمال انسان را به هفت علت یعنی بخت، طبیعت، ضرورت، عادت، عقل، خشم و میل ارجاع می‌دهد [Aristotle, 1926: 1369a]. وی معتقد است تمامی اعمال انسان یا حاصل تلاش او هستند یا نه. افعالی

که حاصل تلاش و قصد و اراده انسان نیستند، برخی به دلیل بخت رخ می‌دهند و برخی دیگر به دلیل ضرورت و برخی هم از طبیعت حاصل می‌شوند؛ اما افعالی که از خود انسان ناشی می‌شوند، بعضی از طریق عقل و محاسبه، برخی از روی عادت، بعضی دیگر ناشی از میل و اشتیاق و بعضی دیگر از خشم ناشی می‌شوند [Aristotle, 1926:1368b-1369a]. بنابراین ویژگی چهاردهم بیانگر این است که بخت حاصل تلاش انسان نیست.

علاوه بر این می‌بینیم ارسطو به وجود بخت در حوزه افعال مربوط به تکنه (Τέχνη/Technē/technique) یا توانایی عملی و یودایمونیا یا سعادت (εὐδαιμονία/Eudaimonia/Happiness) انسان نیز اشاره کرده است. تکنه در دیدگاه ارسطو از جمله فضایل عقلانی است که مرتبط با پوئسیس یا ساختن است. ارسطو بیان می‌کند ساختن و عمل کردن دو نوع فعالیت جداگانه محسوب می‌شوند و به خاطر همین، حالت تفکری که متوجه عمل کردن است غیر از حالت تفکری است که متوجه ساختن است و از این رو هیچ کدام شامل دیگری نیست؛ زیرا عمل کردن، ساختن نیست و ساختن، عمل کردن نیست. معماری توانایی عملی است. فن است و ماهیتش حالت توانایی ساختن همراه با تفکر است. همه فنون با به وجود آمدن سرو کار دارند و بکار بردن هنر بدین معناست که چیزی که قابلیت این را دارد که به وجود آید یا به وجود نیاید و مبدا و علت به وجود آمدنش در سازنده است نه در آنچه ساخته می‌شود، چگونه ممکن است به وجود آید. تکنه با چیزهایی سروکار ندارد که به ضرورت و یا بر حسب طبیعت به وجود می‌آیند. چنین اموری مبدا پیدایش خود را در خود دارند. به یک معنی بخت و تکنه با موضوعات واحد سروکار دارند؛ چنان‌که آگاثون می‌گوید هنر بخت و اتفاق را دوست دارد و بخت و اتفاق، هنر را [Aristotle, 2006a: 1140a]. علاوه بر این ارسطو در کتاب خطابه معتقد است بخت، سبب عده معدودی از خیرهایی است که می‌توان آنها را از طریق تکنه و هنر به دست آورد و هم چنین سبب بیشتر خیرهایی است که بدون یاری تکنه به دست می‌آید مثل اموری که به دلیل طبیعت هستند [Aristotle, 2013: 1362a]. در واقع ارسطو در بیان ماهیت تکنه بین پوئسیس یا ساختن و پراکسیس یا عمل تمایز قابل شده و معتقد است که تکنه با ایجاد و ساختن سروکار دارد و نه عمل. وی معتقد است فرونسیس با عمل سروکار دارد و استعداد انجام عملی که همراه باقاعده باشد؛ در حالی که تکنه با استعداد ایجاد و ساختن از روی قاعده سروکار دارد [Aristotle, 2004: 1140b; Samadieh & Mollayousefi, 2017: 5].

همچنین می‌بینیم ارسطو در حوزه سعادت انسان نیز به وجود بخت اشاره نموده است. ارسطو در کتاب خطابه، به تعدادی از خصوصیت‌های اخلاقی اشاره می‌کند و معتقد است که اینها ناشی از بخت و اتفاق هستند. قدرت، ثروت و خود بخت مساعد؛ از جمله این خصوصیات هستند [Aristotle, 1926: 1390b-1391a]. بزرگ-تباری دیگر خصوصیت اخلاقی است که ناشی از بخت است و بزرگ‌تباری چیزی جز برخورداری از نیکنامی نیاکان نیست [Aristotle, 1926: 1390b]. وی در عین حال این امور را به عنوان اجزا سعادت معرفی می‌کند. وی به بزرگ‌تباری، دوستان بسیار و شایسته، ثروت، فرزندان بسیار و شایسته، پیری خوش، مزایای جسمانی (همچون تندرستی، زیبایی، نیرو، بلندبالایی، مهارت‌های ورزشی)، شهرت، افتخار، بخت مساعد، فضیلت و اجزا آن (خرمندی، شجاعت و عدالت) به عنوان اجزا سعادت‌مندی انسان اشاره می‌کند [Aristotle, 1926: 1360b].

نکته‌ای که در اینجا بایستی مورد توجه قرار بگیرد، توجه ارسطو به بخت به عنوان امری است که از روی انتخاب مبتنی بر تفکر است و هم چنین برای مقصودی روی می‌دهد. این برداشت ارسطو با معنای واقعی بخت به عنوان امری اتفاقی در زندگی انسان‌ها سازگار نیست؛ چراکه برای امری که از روی انتخاب مبتنی بر تفکر باشد و

علاوه بر این به سبب مقصودی رخ دهد، نمی‌توان عنوان بخت اطلاق کرد؛ بلکه یک عمل آگاهانه انسان محسوب می‌شود. از این رو بایستی دیدگاه ارسطو در خصوص بخت به عنوان علتی بالعرض مورد بررسی قرار گیرد.

در واقع با توجه به مطالبی که اشاره شد بخت در دیدگاه ارسطو دارای ویژگی‌های زیر است:

- (۱) بخت در مورد موجوداتی صدق می‌کند که دارای افعال ارادی هستند.
- (۲) چنین نیست که امور حاصل از بخت، همیشه یا در بیشتر اوقات به یک نحو رخ دهد؛ از این رو به صورت منظم و مداوم رخ نمی‌دهند.
- (۳) امور حاصل از بخت برای مقصودی سودمند است اما نتیجه تفکر و به سبب طبیعت نیستند.
- (۴) امور حاصل از بخت، برای مقصودی سودمند هستند ولی برای نتیجه‌ی موردنظر حاصل نمی‌شوند.
- (۵) علتی بالعرض است.
- (۶) غیرقابل‌تعیین است.
- (۷) تفکر عاقلانه و بخت در حیطه‌ای مشترک قرار می‌گیرند؛ زیرا مقصود حاکی از وجود قصد و تعقل است.
- (۸) بخت ضدقاعده است.
- (۹) ناپایدار است.
- (۱۰) بخت موخر از عقل و طبیعت است.
- (۱۱) برای بخت علمی وجود ندارد.
- (۱۲) بخت غایت ندارد.
- (۱۳) از روی انتخاب مبتنی بر تفکر و برای مقصودی رخ می‌دهد.
- (۱۴) امور حاصل از بخت قابل محاسبه نیستند.
- (۱۵) بخت حاصل تلاش نیست.
- (۱۶) بخت در افعال مربوط به تخته حضور دارد.
- (۱۷) امور حاصل از بخت به عنوان اجزا سعادتمندی انسان محسوب می‌شوند.

قراردادن این ویژگی‌ها در کنار هم تناقضی‌هایی را در گفتار ارسطو نمایان می‌سازد. تناقض اول بیانگر این است که بخت در دیدگاه ارسطو، برای مقصودی سودمند است و انتخاب مبتنی بر تفکر است؛ اما در عین حال، غایت ندارد. چطور ممکن است امر آگاهانه و دارای مقصودی سودمند، غایت نداشته باشد. حال آنکه خود ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس بیان می‌کند «آنچه که قصدش را کرده‌ایم، معین است. زیرا موضوع قصد آن چیزی است که بر اثر تامل، انتخابش کرده‌ایم..... چون موضوع قصد موضوع خواستی است که قبلاً درباره‌اش تامل شده است و تحقق بخشی به آن در اختیار ماست پس می‌توان گفت که قصد، خواست توأم با تامل شیئی است که تحقق بخشی به آن در اختیار ماست؛ زیرا پس از آنکه تامل کردیم و سنجیدیم مطابق تاملی که کرده‌ایم به آن شیء میل می‌کنیم» [Aristotle, 2006a: 1113a]. وی همچنین ویژگی‌هایی را برای قصد بیان نموده که بایستی مورد توجه قرار گیرد. ارسطو معتقد است قصد از سیرت ما نشأت می‌گیرد و مبتنی بر تامل قصد به‌دست‌آوردن چیزی خوب یا پرهیز کردن از چیزی بد است. از نظر ارسطو قصد برای آن ستوده می‌شود که

غایتش چیزی است که باید باشد و موضوع قصد چیزی است که ارزشش را به وجه دقیق می‌شناسیم [Aristotle, 2006a: 1112a]. بنابراین اگر بخت موضوع قصد باشد، چنانکه ارسطو به آن اذعان کرده است؛ پس نمی‌تواند غایت نداشته باشد. تناقض اول را لینوکس نیز در مقاله خویش بیان نموده است و به راه حل پورفیری (Porphyry) اشاره کرده به این صورت که رویدادهای تصادفی به خاطر چیزی هستند، اما آنچه که به خاطر آن هستند، نتیجه آن نیست [Lennox, 1984: 52-53]. هویزمن نیز در مورد تناقض اول به این صورت استدلال می‌کند که علل تصادفی از نظر علی بی‌اثر هستند [Huismann, 2016: 561]. اما راه‌حل‌های فوق به نظر می‌رسد که موثر و معقول نیستند؛ چرا که قصد کردن، متوجه غایتی است و امور حاصل از بخت نیز در دیدگاه ارسطو، حاصل قصد و تعقل هستند.

تناقض دوم بیانگر این است که بخت از روی انتخاب مبتنی بر تفکر روی می‌دهد؛ اما در عین حال غیرقابل‌تعیین، غیرقابل‌محاسبه و ضدقاعده است. در مورد تناقض دوم نیز به نظر می‌رسد نتوانیم راه حل معقولی ارایه دهیم، چرا که ارسطو از یک سو بخت را انتخاب مبتنی بر تفکر می‌داند و از سوی دیگر آن را غیرقابل‌تعیین و ضدقاعده بیان می‌کند. تناقض سوم به این امر اشاره دارد که غایت، خاص رویدادهایی است که به سبب طبیعت و یا نتیجه تفکر هستند و این در حالی است که ارسطو بخت را موضوع قصد و تعقل بیان نموده اما وجود غایت را از آن نفی کرده است. در واقع ارسطو امور حاصل از تفکر را، اموری غایتمند بیان نموده و بخت را نیز حاصل تفکر و قصد بیان کرده است و در عین حال غایت را از آن نفی کرده است. این تناقض می‌تواند ذیل تناقض اول مطرح شود؛ ولی از آنجا که ارسطو در اینجا تفکیک بین امور حاصل از طبیعت و تفکر را انجام داده و در عین حال بخت را از آنها جدا نموده است، به صورت مستقل مطرح شد.

تناقض چهارم بیانگر این موضوع است که ارسطو از یک سو در کتاب خطابه اعمال ناشی از بخت را به عنوان اعمالی می‌داند که حاصل تلاش و قصد و اراده انسان نیست و از سوی دیگر امور حاصل از بخت را موضوع قصد و تعقل و از روی انتخاب مبتنی بر تفکر بیان نموده است. تناقض پنجم نیز بیانگر این است که ارسطو از یک سو معتقد است که امور حاصل از بخت، برای مقصودی سودمند هستند و در عین حال نتیجه تفکر و به سبب طبیعت نیستند. از سوی دیگر در کتاب خطابه معتقد است بخت سبب عده معدودی از خیرهایی است که می‌توان آنها را از طریق تخته و هنر به دست آورد و هم چنین سبب بیشتر خیرهایی که بدون یاری تخته به دست می‌آید مثل اموری که به دلیل طبیعت هستند.

تبیین جایگاه ارزش‌شناختی توخه یا بخت

تامل در آثار مختلف ارسطو نشان می‌دهد که وی از یک سو وجود بخت را می‌پذیرد و معتقد است بخت به عنوان علتی بالعرض وجود دارد و از سوی دیگر نقش آن را در بزرگ‌ترین و شریف‌ترین امور یعنی سعادت انسان فاقد اعتبار ارزشی می‌داند و معتقد است اگر بخواهیم سعادت انسان را ناشی از بخت و اتفاق بدانیم، این امر سهل انگاری بزرگی از سوی انسان محسوب می‌شود؛ چراکه از نظر ارسطو، سعادت نوعی فعالیت نفس مطابقت با فضیلت است [Aristotle, 2006a: 1099b]. ارسطو همچنین در کتاب اخلاق ائودموس بیان می‌کند سعادت، خوشایندترین و عادلانه‌ترین و بهترین از همه چیز است و برای اینکه بدانیم سعادت چیست؟ ابتدا بایستی این امر را مورد بررسی قرار دهیم که زندگی خوب شامل چه چیزهایی است و چگونه باید به دست آید. ارسطو در این خصوص می‌گوید افرادی که به آنها لقب سعادت‌مند داده می‌شود آیا سعادت‌مند بودن آنها امری ذاتی است؛ چنانکه در مورد قد بلند یا قد کوتاه و تفاوت چهره چنین است، یا اینکه از طریق مطالعه و معرفت

به دست می‌آید که در این صورت، علمی برای سعادت‌مند شدن وجود دارد، یا اینکه از طریق تربیت حاصل می‌شود؛ چرا که بسیاری از صفات انسان هستند که نه توسط طبیعت اعطا می‌شوند و نه از طریق مطالعه و معرفت؛ بلکه با عادت به ویژگی‌های بد و یا خوب کسب می‌شوند و یا اینکه سعادت و خوشبختی از هیچ کدام از این راه‌ها به‌دست نمی‌آید بلکه از طریق نوعی تعالی ذهن است که از قدرت‌الهی الهام گرفته است و یا اینکه توسط بخت حاصل می‌شود. از نظر ارسطو بسیاری از مردم سعادت را با بخت‌نیک و خوش‌شانسی یکی می‌گیرند [Aristotle, 1981: 1214a].

بر این اساس ارسطو به بررسی موضوع بخت می‌پردازد تا روشن نماید که بخت نیک در فرد خوش شانس به چه چیزی مربوط است. ارسطو معتقد است برخی بخت نیک را امری ذاتی برای افراد دانسته‌اند و استناد کرده‌اند به این امر که افرادی هستند که با وجود حماقت و عدم‌معرفت در اموری موفق می‌شوند. باتوجه به این دیدگاه، خوشبخت‌ها و بدبخت‌ها از بدو تولد متفاوت هستند و فطرت هر انسانی را با کیفیتی خاص به وجود می‌آید؛ چنانکه می‌بینیم برخی از چشمان آبی برخوردار هستند و برخی از چشمان سیاه و این در حالی است که این امر را از طریق حکمت کسب نکرده‌اند. علاوه‌بر این برخی دیگر بخت‌نیک را ازسوی خداوند می‌دانند و معتقدند چنین موفقیت‌هایی اموری بیرونی هستند. برای مثال وقتی یک کشتی معیوب و بی‌کیفیت به درستی در سفر کار می‌کند این امر به‌خاطر فرد خوش‌شانسی است که در کشتی است و نظرکرده خداست. از نظر ارسطو این امر بسیار عجیب است که خداوند چنین افرادی را دوست‌داشته باشد و نه افراد عاقل و خردمند را. ارسطو معتقد است موفقیت فرد خوش‌شانس به خاطر طبیعت و یا عقل و یا قیمومیت و ولایت است. بنابراین در خصوص فرد خوش‌شانس چنین نیست که علت به‌گونه‌ای باشد که همیشه یا به‌طور کلی نتیجه یکسانی را به همراه داشته باشد (علت امری است که همواره و یا در اکثر موارد به یک شکل اتفاق می‌افتد و این در حالی است که بخت‌نیک عکس آن است). به‌علاوه، اگر موفقیت یا عدم موفقیت به دلیل نوع خاصی بودن اوست. بنابراین، او مردی نیست که دارای اقبال خوب باشد، بلکه کسی است که طبیعت خوبی دارد. از این رو باید بگوییم که افرادی که ما آنها را خوشبخت می‌نامیم به‌دلیل خوش شانس نیستند [Aristotle, 1981: 1247a].

ارسطو همچنین در کتاب هفتم سیاست چنین بیان می‌کند که سه چیز وجود دارد که انسان‌ها به‌وسیله آنها فضیلت‌مند می‌شوند و این سه چیز عبارت‌اند از فطرت، عادت و عقل. وی معتقد است شانس در این حوزه هیچ دخالتی ندارد و هیچ کس در نتیجه یا به‌واسطه عمل بخت عادل یا معتدل نیست [Aristotle, 1985: 1323ba-1332a]. ارسطو همچنین در کتاب طوبیقا (منطق) بیان می‌کند فضیلت بیشتر از بخت و شانس، شایسته انتخاب است؛ چرا که فضیلت به‌خودی‌خود علت چیزهای خوب است و این در حالی است که شانس فقط به صورت اتفاقی و تصادفی علت چیزهای خوب است. ازاین‌رو آنچه فی‌نفسه سبب خیر است، از آن چیزی که به صورت تصادفی و اتفاقی سبب خیر می‌شود سزاوارتر است. در مورد امور شر نیز چنین است و باید از هر چیزی که به خودی خود عامل شر است، بیشتر اجتناب کرد تا اموری که به صورت اتفاقی و تصادفی عامل شر است؛ زیرا که اولی فی‌نفسه شر است و دومی به صورت اتفاقی [Aristotle, 1960: 116b]. وی همچنین در کتاب اخلاق نیکوماخوس بیان می‌کند که مواهب ناشی از بخت سبب بزرگ‌منشی نمی‌شوند و بزرگ‌منشی بدون فضیلت و از طریق بخت امکان ندارد. وی معتقد است افتخار حق کسی است که فضیلت دارد و بزرگ‌منشی بدون فضیلت ممکن نیست [Aristotle, 2006a: 1124a; Aristotle, 2004: 1124a].

در واقع ارسطو از یک‌سو معتقد است سعادت را ناشی از بخت دانستن، سهل‌انگاری است و از سوی دیگر در عواملی که به‌عنوان اجزا سعادت محسوب می‌شوند، به بخت مساعد نیز اشاره دارد. علاوه‌بر این بزرگ‌تباری، قدرت و ثروت را ناشی از بخت دانسته و همچنین اینها را در سعادت فرد دخیل می‌داند. این تناقض دیگری

است که در موضوع بخت در دیدگاه ارسطو وجود دارد. شاید بتوان این تناقض را به این صورت حل کرد که از نظر ارسطو سعادت مربوط به بخت نیست و حاصل تلاش و فضیلت افراد است؛ اما در عین حال امور حاصل از بخت مثل بزرگ‌تباری، قدرت و ثروت در رسیدن انسان به سعادت نقش دارند؛ هرچند فقدان آنها نیز می‌تواند انسان را به سعادت برساند. کورت در این زمینه اظهار می‌کند افتخارهایی که افراد کسب می‌کنند نمی‌توانند پایه و اساس سعادت باشند. کورت همچنین به ادعای ارسطو اشاره می‌کند مبنی بر اینکه افتخارها و اعمال شرافتمندانه و یا اعمال فاقد شرف دوستان و خانواده نمی‌توانند ایجاد کننده یا از بیان برنده سعادت فرد باشند بلکه تنها ممکن است سعادت را تعدیل کند و یا شرط سعادت باشد [DuBois, 2014: 33; Pritzle, 1983: 106-107]. در واقع ارسطو خیرهای بیرونی را از جمله شرایط خوشبختی می‌داند اما معتقد است که در زندگی بخت‌نیک، تعیین‌کننده سعادت‌مندبودن یا نبودن یک فرد است [Pritzle, 1983: 109-110]. بنابراین همانطور که اشاره شد ارسطو در آثار مختلف خویش بر این موضوع تاکید دارد که سعادت افراد مربوط به بخت آنها نیست و امور حاصل از بخت در رساندن انسان به سعادت هیچ نقشی ندارند بلکه این فضیلت است سبب سعادت‌مندشدن افراد می‌شود. به طور کلی ارسطو از لحاظ ارزش‌شناختی برای بخت جایگاهی قایل نیست و این در حالی است که وجود بخت را انکار نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

مطابق آرا و اندیشه‌های ارسطو، توخه یا بخت را می‌توان از دو لحاظ یعنی از لحاظ هستی‌شناختی و از لحاظ ارزش‌شناختی مورد بررسی قرار داد. وی از لحاظ هستی‌شناختی، وجود بخت را می‌پذیرد و آن را به عنوان علتی بالعرض بیان می‌کند. ارسطو هم چنین به وجود بخت در حوزه امور مربوط به تخته و سعادت انسان نیز اشاره می‌کند و معتقد است بخت در امور مربوط به تخته وجود دارد. در حوزه سعادت انسان نیز معتقد است که بخت در اجزا سعادت مثل بزرگ‌تباری، قدرت و ثروت و ... نقش دارد؛ اما در عین حال از لحاظ ارزش‌شناختی، نتایج حاصل از بخت را فاقد اعتبار ارزشی می‌داند و معتقد است که چنین اموری نمی‌توانند انسان را به سعادت حقیقی برسانند. در واقع ارسطو معتقد است که بخت در سعادت افراد هیچ نقشی ندارد. سعادت افراد مربوط به بخت آنها نیست و هیچ‌کس در نتیجه یا به واسطه عمل بخت سعادت‌مند نمی‌شود. اما در عین حال در کتاب خطابه خصوصیات همچون بزرگ‌تباری، قدرت، ثروت و .. را ناشی از بخت می‌داند و همچنین اینها را به عنوان اجزا سعادت معرفی می‌کند. البته در این خصوص می‌توان چنین تفسیر نمود که چنین اموری (بزرگ‌تباری، قدرت و...) به عنوان اجزا سعادت محسوب می‌شوند؛ اما با فقدان آنها نیز می‌توان به سعادت رسید و سعادت حقیقی در کسب فضیلت و با تلاش و اراده انسان حاصل می‌شود.

از این‌رو ارسطو بخت را به عنوان علتی بالعرض می‌شمارد و وجود آن را در جهان به عنوان یک علت می‌پذیرد و در عین حال ویژگی‌هایی را برای آن مطرح می‌کند که آشکارا با یکدیگر تناقض دارند. تناقض اول بیانگر این است که وی از یک‌سو معتقد است بخت برای مقصودی سودمند است و انتخاب مبتنی بر تفکر است و از سوی دیگر بیان می‌کند بخت، غایت ندارد. تناقض دوم اشاره می‌کند به اینکه بخت از روی انتخاب مبتنی بر تفکر روی می‌دهد؛ اما غیرقابل تعیین و ضد قاعده است. تناقض سوم به این امر اشاره دارد که ارسطو از یک‌سو بخت را موضوع قصد و تعقل بیان نموده اما وجود غایت را از آن نفی کرده است. از سوی دیگر بیان می‌کند غایت خاص اموری است که به سبب طبیعت یا نتیجه فکر هستند. تناقض چهارم این است که ارسطو صراحتاً بخت را موضوع قصد و تعقل و از روی انتخاب مبتنی بر تفکر بیان نموده است و از سویی در کتاب خطابه اعمال ناشی

از بخت را به عنوان اعمالی می‌داند که حاصل تلاش و قصد و اراده انسان نیست. تناقض پنجم بیانگر این است که ارسطو از یک‌سو بیان می‌کند امور حاصل از بخت، در نتیجه تفکر و یا به‌موجب طبیعت روی نمی‌دهند و از سوی دیگر در کتاب خطابه بخت را سبب خیرهایی می‌داند که ناشی از طبیعت هستند.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: کلیه امور مقاله توسط مریم صمدیه انجام شده است (۱۰۰٪).

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Aristotle (1926). Aristotle: The art of rhetoric. Freese JH, translator. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Aristotle (1955). Aristotle: On sophistical refutations/On coming-to-be and passing away/On the cosmos. Forster ES, translator. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Aristotle (1981). Aristotle: In 23 volumes (Volume 20; Eudemian Ethics). Rackham H, translator. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Aristotle (1985). Politics. Enayat H, translator. Tehran: Sepehr. [Persian]
- Aristotle (2004). Nicomachean Ethics. Crisp R, translator. Cambridge: Cambridge University Press.
- Aristotle (2006a). Nicomachean Ethics. Lotfi MH, translator. Tehran: Tarh-e No. [Persian]
- Aristotle (2006b). Physics. Lotfi MH, translator. Tehran: Tarh-e No. [Persian]
- Aristotle (2006c). Metaphysics, Lotfi MH, translator. Tehran: Tarh-e No. [Persian]
- Aristotle (2013). The art of rhetoric. Saadat E, translator. Tehran: Hermes. [Persian]
- Cardullo L (2014). The concept of luck (τυχη ed ευτυχία) in Aristotele. Spazio Filosofico. 12:541-554.
- DuBois EC (2014). Does happiness die with us?; An Aristotelian examination of the fort. Journal of Philosophy of Life. 4(1):28-37.
- Freeman K (1948). Ancilla to the pre-socratic philosophers. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Huismann T (2016). Aristotle on accidental causation. Journal of the American Philosophical Association 2(4):561-575.
- Lennox JG (1984). Aristotle on chance. Archiv Fur Geschichte Der Philosophie. 66(1):52-60.
- Pritzl K (1983). Aristotle and happiness after death: Nicomachean ethics 1.10-11. Classical Philology. 78(2):101-111.
- Samadieh M, Mollayousefi M (2017). Aristotle and Phronesis (practical wisdom). Ayeneh Marefat. 17(4):1-24. [Persian]
- Tabaczek OM (2013). Aristotle's concept of chance: Accidents, cause, necessity, and determinism; By John Dudley. American Catholic Philosophical Quarterly. 87(4):779-781.

پی‌نوشت

^۱ Thus all (*creatures*) have intelligence, by the will of Fortune [Freeman, 1948: 60].

^۲ Courage is the beginning of action, but fortune is the arbiter of the goal [Freeman, 1948: 106].

^۳ when God does not wish to give a man complete good fortune—when he has given him material wealth but made him poor in right thinking—in taking away one he has deprived him of both [Freeman, 1948: 139].

^۴ "Things which are the result of chance are all those of which the cause is indefinite, those which happen without any end in view, and that neither always, nor generally, nor regularly. The definition of chance will make this clear" [Aristotle, 1926: 1368a].